



فوتبال چگونه به روی کار آمدن جناح راست در برزیل کمک کرد؟

فوتبالیست‌های پوپولیست

کره زمین، جایی ترسناک‌تر از اینجا برای کمونیست‌ها وجود داشته باشد؛ در برزیل هنوز ورودی ساختمان‌ها و آسانسورها برای بازرگانان و کارمندان جدا هستند. اما بولسونارو و طرفدارانش متقاعد شده بودند که خرابکاری اطراف آنها را گرفته و این مسأله ساختار اخلاقی کشور را تضعیف می‌کند. حتی قبل از انتخابات -که مشخص بود باد به سمت چه کسی می‌وزد- با حمله پلیس به دانشگاه‌ها برای پاره کردن بنرهای ضدفاشیستی، یک هیجان و لذت از استبداد به چشم می‌خورد.

هدف اعلام شده بولسونارو بازآفرینی برزیل ۵۰ سال پیش بود؛ قبل از آزادی‌هایی که این روزها جوان‌ها به دنبالش هستند، قبل از اینکه جنبش زنان وجود داشته باشد، وقتی که برزیل می‌توانست به خودش درباره نژادپرستی‌اش دروغ بگوید. «جهنم»، وقتی که هر کسی جایگاهش را می‌دانست. بخش بزرگی از خواسته‌های او از این می‌آمد که مخالف حقوق و تفکر متکثری است که در سه دهه گذشته در برزیل پیشرفت قابل توجهی داشته. اما هنوز راه بسیاری داشت مخصوصاً میان مسیحیان انجیلی. زمانی که بولسونارو از پایان دادن به این جنبش در برزیل سخن می‌گفت، در واقع داشت اعلام می‌کرد ساختار و سلسله مراتب قدیمی انتخاب بهتری هستند و داشتن افکار سنتی چیزی طبیعی به شمار می‌روند.

بخش اعظمی از این تفکر با استفاده از فوتبالیست‌های برزیلی در سطح کشور طنین‌انداز شد. آنها اغلب نمایندگانی محافظه‌کار از یک جمعیت محافظه‌کار اجتماعی هستند. خیلی از آنها مسیحیان انجیلی هستند یا دست‌کم در خانواده‌های انجیلی بزرگ شده‌اند. عکسی از تیم زیر ۱۷ ساله یا زیر ۲۰ ساله‌های برزیل را نگاه کنید؛ انگار دارید به عکسی از یک اردوگاه نظامی نظر می‌اندازید. موه‌ای خود را چیده‌اند و با دقت تستسترون‌های‌شان را کنترل می‌کنند. وقتی که یک بازیکن به رده بزرگسال می‌رسد، امکان نمایش خود از طریق مدل مو و لباس را دارد. برای مثال دنیل آلوز به وضوح از انجام این کار لذت می‌برد. وقتی او در یک محیط شبه‌نظامی گرایانه قرار دارد، موی بلند او را به (فردی که سیگاری می‌زند) یا vagabund (ولگرد) تبدیل می‌کند. یک گوشواره می‌تواند او را به یک vagabundo یا (با معنای لغتی آهو اما کلمه‌ای تحقیرآمیز برای دگرجنس‌خواهان) تبدیل کند. چیزی که با صدای بلند در ورزشگاه‌های برزیلی طنین‌انداز می‌شود. آنجا فضایی برای تفکر یا عملی متفاوت نیست.

بنابراین برخی از فوتبالیست‌های برجسته برزیلی به اجبار پشت بولسونارو صف‌آرایی کردند و بسیاری از جامعه هنری که به محیط لیبرالی بیشتر خو گرفته‌اند، نسبت به ظهور او با وحشت واکنش نشان دادند. رونالدینیو که گرچه در دور دوم ساکت ماند، ریوالدو، فیلیپه ملو و لوکاس مورا همگی حمایت خود را از کاندیدای جناح راست اعلام کردند. آن هم در حالی که یک چکمه احتمالاً می‌خاردار آماده می‌شد تا روی صورت جامعه برزیل فرود آید.

بی‌وقفه استفاده می‌شد، جمله‌ای که به سیاستمداری که ۲۸ سال در کنگره بوده، کمک کرد به عنوان یک فرد خارج از گود ظاهر شود.

اوایل دسامبر ۲۰۱۶ در یک استادیوم فوتبال بود که من برای اولین بار متوجه شدم که پیغام بولسونارو واقعاً در حال پخش شدن است. واسکو دوگاما در تلاش بود تا حقش را بگیرد و به لیگ دسته یک برگردد. جمعیت زیادی خود را به ماراکانا رسانده بودند. بولسونارو هم ظاهر شد و آنطور که هزاران نفر به حضور او واکنش نشان دادند هیچ شکی باقی نمی‌گذاشت که او در سال ۲۰۱۸ می‌تواند مدعی باشد.

به نوعی، زمین فوتبال محیط ایده‌آلش بود. استادیوم‌ها در برزیل اغلب مکان‌های پر از خشونت و انبهارهایی از خشم جمعی هستند و بولسونارو هم رئیس‌جمهور خشم است. فرمانده سابق ارتش یک چهره بی‌روح است که ذهن آدم را به خودش درگیر می‌کند. هیچ جذابیت و شوخ‌طبعی در مورد او وجود ندارد. و او با یک ریتم ماشینی قدم برمی‌دارد. یک چیز کاملاً مردانه و برزیلی در مورد او وجود دارد؛ فردی کسل‌کننده، راننده تاکسی‌ای که از جهنم آمده یا به قول یک روزنامه‌نگار محلی «مثل عموی کسل‌کننده‌ای که شما برای دوری از او در دوره‌های خانوادگی ناامید شده‌اید». این یک نئوفاشیسم نیست که سخنران‌ش شما را هیپنوتیزم کند. این یک حقیقت محض است. او با خشم سخن‌هایی را می‌گفت که تا قبل از تغییر جهت باد هرگز نگفته بود. سخن‌هایی که نفرت‌انگیز بودند اما تحت فشارهای اقتصادی طبیعی به نظر می‌رسیدند. قسمتی از خشم به سمت فساد روانه شده بود. اگر چه که این قسمت از ماجرا مصنوعی بود. در دیکتاتوری ارتش بین سال‌های ۱۹۶۴ تا ۱۹۸۵، رئیس‌جمهور فعلی برزیل از غنی‌سازی غیرقانونی بت ساخته بود. وقتی من در سال ۱۹۹۴ به برزیل رسیدم، کمتر از یک دهه از آن دوره گذشته بود و به چند نفر از بزرگان بازار اقتصاد، انگلیسی درس می‌دادم. جوان و ساده‌دل بودم و متعجب می‌شدم از داستان‌هایی که آنها درباره روزهای حکومت ارتش به من می‌گفتند؛ خانه‌های ساحلی و تعطیلات مجانی در پاریس برای ژنرال‌ها و زن‌های‌شان از جیب ملت و شرکت‌های دولتی.

اما بیشتر خشم او به سمت جنایت و جنایتکاران معطوف می‌شد و این در جامعه‌ای که به خاطر جنایت‌های محلی آسیب دیده بود، خوب جواب می‌داد. خشونت در برزیل به حدی زیاد شده بود که این ایده که یک جنایتکار خوب، یک جنایتکار مرده است، طرفدار زیادی پیدا کرده بود. با این وجود به نظر می‌رسد که بولسونارو فکر مهمی برای این موضوع نکرده بود. پروژه او به معنی تشویق پلیس به کشتن و به وجود آوردن امکان آزادی اسلحه برای مردم بود.

در واقع به نظر می‌رسید که او بیشتر به دنبال چشم‌اندازی برای پاکسازی کشور از کمونیست‌هاست. در این جنگ سرد شبیه به یکی از آن سربازهای ژاپنی که در یک جزیره دورافتاده گیر افتاده‌اند، او همچنان در حال جنگ با مناقشه‌ای بود که مدت‌هاست اصلاً وجود خارجی ندارد. به سختی می‌توان فکر کرد روی

تیم ویکی
مترجم: رسول مجیدی

در آستانه انتخابات برزیل (در پائیز ۲۰۱۸)، تیم دوم لیگ فوتبال این کشور با صدرنشین دیدار کرد. پالمیراس مقابل فلامینگو. در پایان نیمه اول برق قطع شد و چراغ‌ها خاموش شدند. به نظر می‌رسید این نمادی مناسب برای تشریح اوضاع کشور باشد.

رئیس‌جمهور جدید ژائیر بولسونارو، نام کوچک خود را از یک فوتبالیست به ارث برده؛ ژائیر روسا پینتو، یک مهاجم بسیار باشکوه، یکی از ستاره‌های جام جهانی ۱۹۵۰ با موشک‌هایی که از پای چپش شلیک می‌شد. با این حال، چیزی از این مهارت‌ها به بولسونارو نرسیده. ظهور غیرقابل پیش‌بینی شده جناح راست افراطی در برزیل بدون شک با شیوه نامناسبی که این کشور برای میزبانی جام جهانی ۲۰۱۴ انتخاب کرد، تقویت شد.

در طول جام کنفدراسیون‌های سال ۲۰۱۳، در کمال تعجب جامعه جهانی، میلیون‌ها برزیلی برای اعتراض به خیابان‌ها آمدند. میزان پولی که برای جام جهانی هزینه می‌شد تبدیل به اصلی‌ترین دلیل اعتراضات شد که به نظر درست هم می‌آمد. انتخاب خیلی از ورزشگاه‌ها، تأخیر در ساخت آنها که منجر به بالا رفتن هزینه‌ها شده بود، پروژه‌های بلندپروازانه، کاهش کار روی حمل و نقل عمومی، تازه بدون اشاره به میزان فساد اداری که بعدها فاش شد، همه اینها نشان از دولتی ناکارآمد و متلاشی شده داشت. تظاهرات با گرایش‌های چپ شروع شد اما وقتی میلیون‌ها نفر به آن اضافه شدند، تغییر کرد. عاملی برای شروع نشانه‌های رکود اقتصادی شدید و فرا رسیدن لحظه شورش علیه حزب حاکم (حزب کارگر).

حزب احتمالاً تلاش می‌کرد آمیزه‌ای از سیاست‌های کلمنت اتلی و تونی بلر را مخلوط کند و با ترس، حرکت‌های مهمی برای هدایت یک سوسیال دموکراسی همه‌گیر انجام داد. ۲۰۱۳ لحظه‌ای بود که پروژه شکست خورد، هنگامی که طبقه‌های مختلفی که وجودشان برای پروژه ضروری بود، حیات‌شان را از دست دادند. موقعی که بخش بزرگی از طبقه متوسط از بین رفت. ۲۰۱۳ اولین جنبش اعتراضی بزرگ در برزیل بود و رسانه‌های اجتماعی نقش مهمی در آن ایفا می‌کردند. چیزی که بولسونارو در کمپین ۲۰۱۸ از آنها ماهرانه استفاده کرد تا پاندول سیاست به سمت راست حرکت کند.

بله درست است، دلیل به وجود آمدن اعتراضات این بود که معترضان از کیفیت خدمات عمومی عصبانی بودند. اما این لحظه توسط کسانی مصادره شد که نسبت به حاکمین سرکوب‌گر، اعتقاد کمتری به خدمات عمومی و دولتی داشتند. محیطی که از قبل سیاسی شده بود، بیشتر سیاسی شد. شعار اعتراضات ۲۰۱۳ این بود: «حزب من برزیل است.» جمله‌ای که دلالت بر افکار روشن فاشیستی داشت. این شعاری بود که توسط کمپین بولسونارو تصاحب شد و